



درس تفسیر سوره مبارکه قلم جلسه ۱۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿فَذَرْنِي وَ مَنْ يَكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۴۴) وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (۴۵) أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۶) أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۷) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظُومٌ (۴۸) لَوْ لَا أَنْ تَدَارِكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ (۴۹) فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۵۰) وَ إِنَّ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (۵۱) وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۵۲)﴾

بخش پایانی سوره مبارکه «قلم» درباره کسانی است که نسبت به قرآن کریم و همچنین نسبت به معاد داوری باطلی داشتند. قرآن را - معاذ الله - کتاب غیر علمی و نافع تلقی می کردند و معاد را منکر می شدند و می گفتند اگر معادی باشد ما همان طوری که در دنیا مرفه هستیم، در آنجا هم مرفه هستیم. قرآن کریم این زعم باطل را با پنج شش یا هفت وجه ابطال کرد که نه دلیل عقلی دارید نه دلیل نقلی دارید، نه شواهد عقلی دارید، نه شواهد نقلی دارید، بعد به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود آنچه به عهده من است که کوتاه نمی آیم، آنچه به عهده شماست که صبر و بردباری است، کوتاه نیابید، من خودم به حیات همه اینها خاتمه می دهم؛ منتها به نحو استدراج،

اولاً ﴿مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾، ثانیاً.

استدراج این است که درجه درجه اینها را ساقط کند و پایین بیاورد. ﴿مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ شواهد این سقوط را اینها نمی‌دانند، البته ممکن است دیگران بدانند، فرمود این استدراج و سقوطِ تدریجی معلوم کسی نیست؛ فرمود این سقوطِ تدریجی معلوم آنها نیست: ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾، نه «مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ». ممکن است خواصی از اولیا بفهمند که اینها به تدریج دارند سقوط می‌کنند. سقوط یک شخص ظالمی ممکن است مشهود اولیای الهی باشد که آنها می‌فهمند این به تدریج دارد سقوط می‌کند. بیماری‌هایی که باعث مرگ تدریجی است، برای طبیب مشخص است؛ ولی برای خود شخص معلوم نیست، پس استدراج یعنی درجه درجه اینها را پایین می‌آوریم، یک؛ خود اینها نمی‌فهمند تا برگردند و راه توبه را طی کنند، دو؛ خواص از اولیای الهی ممکن است بفهمند، سه.

فرمود: ﴿فَذَرْنِي وَ مَنْ يَكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾، در بخشی از آیات دیگر در سوره مبارکه «اعراف» همین مطلب را اشاره فرمود؛ آیه ۱۸۲ سوره مبارکه «اعراف» که - بحث آن قبلاً گذشت - فرمود: ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾، چون اگر «مِنْ حَيْثُ يَعْلَمُ» باشد، ممکن است برگردند. ما مدت‌ها مهلت دادیم، اینها برنگشتند، حالا نمی‌خواهند برگردند، توفیق برگشت را از اینها گرفتیم: ﴿مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ است.

بعد فرمود: ﴿وَأْمَلَى لَهُمْ﴾ فعلاً، ﴿إِنْ كُنْتُمْ مَتِينٌ﴾ و چون می‌خواهید ﴿وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾^۱ و چون ﴿وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾^۲، می‌خواهیم طرزی اینها را بگیریم که راه علاج اینها بسته باشد. بخش هفتم یا هشتم که این ﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ﴾ عطف است بر آن ﴿أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ﴾، ﴿أَمْ لَكُمْ﴾ کذا و کذا، ﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ * أَمْ لَكُمْ

۱. سوره فاطر، آیه ۴۳.

۲. سوره آل عمران، آیه ۵۴؛ سوره انفال، آیه ۳۰.

كِتَابُ فِيهِ تَذَرُؤُونَ * أَمْ لَكُمْ أَيْمَانُ عَلَيْنَا بِالْعَةِ ﴿۱﴾ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ ﴿۲﴾، این ﴿۱﴾ تَسْأَلُهُمْ ﴿۲﴾ بر آن عطف است. این چهار آیه در وسط، جمله معترضه شد.

فرمود: ﴿۱﴾ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا ﴿۲﴾؛ شما مگر از اینها اجری می‌خواهید که اینها زیر بار غرامت سنگین بروند، از این جهت دین‌گریز هستند؟ این هم که نیست، چون چیزی از اینها طلب نمی‌کنید: ﴿۱﴾ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿۲﴾، این جریان ﴿۱﴾ مِنْ مَعْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿۲﴾، در سوره مبارکه «طور» هم آمده است. آیه چهل سوره مبارکه «طور» این است: ﴿۱﴾ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿۲﴾، به هر حال غرامت بار سنگینی است و چیزی از اینها نمی‌خواهید؛ لذا جهنم را که گفتند: ﴿۱﴾ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿۲﴾^۳، یعنی بار سنگین تحمل‌ناپذیر است. شما یک هزینه سنگینی بر اینها تحمّل نمی‌کنید، رایگان دارید به اینها معارف را یاد می‌دهید، پس اینها هیچ بهانه‌ای ندارند برای نپذیرفتن دستورهای الهی.

﴿۱﴾ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ مُثْقَلُونَ * أَمْ عَنْدهُمْ الْعِيبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ ﴿۲﴾، آیا الواح قضا و قدر در اختیار اینهاست که اینها بگویند چه کسی در آخرت مرفه است و چه کسی در آخرت مرفه نیست؟ این هم که نیست. هر کسی برابر کار خود پاداش یا کیفر می‌بیند.

در بخش‌های قبل گذشت که انسان وقتی وارد صحنه اخلاق و حقوق دینی شد، سر چهارراه است یا به طرف فرشته‌شدن حرکت می‌کند یا به طرف شیطان یا به طرف درنده‌ها یا به طرف چرنده‌ها. هر خلقی که برای او ملکه باشد و غالب اوصاف او را تشکیل بدهد به همان راه می‌رود. جریان فرشته شدن هم در بیانات نورانی حضرت امیر هست که فرمود: «لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»^۴ و محشور شدن عده‌ای هم با فرشته‌ها از همین راه است

۳. سوره فرقان، آیه ۶۵.

۴. نهج البلاغة (للصّبحی صالح)، حکمت ۴۷۸.

که عده‌ای از جانبازان مثل وجود مبارک جعفر که حضرت فرمود خدا دو بال به برادرم داد، خیلی‌ها می‌روند در جبهه جانباز می‌شوند؛ ولی از خاندان ما کسی جانباز شد؛ مثل برادرم جعفر، خدای سبحان به او دو بال داد.^۱ در ذیل آیه سوره «فاطر» که فرمود: ﴿جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مِّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ﴾^۲، آنجا بعضی از روایات است که فلان جانبازی که بالی پیدا کرده است: «يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ»^۳ پس انسان راه بهشت را می‌یابد.

جریان شیطان که فرمود: ﴿شَيَاطِينِ الْإِنْسِ﴾^۴ کارش همین نقشه کشیدن و به هم زدن و سیاست‌های استکباری و امثال آن است. فلان کشور را با فلان کشور، سعودی را با این درگیر کردن این کار شیطنت است. این مسیر، مسیر شیطنت است. حيله کردن، اختلاف انداختن، آتش‌افروزی کردن و مانند آن و داعیه برتری داشتن. هر جا سخن از «مَنْ» است، سخن از شیطان است؛ منتها گاهی حال است، گاهی ملکه. اگر این ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾^۵ سالیان متمادی برای یک ملت یا برای یک شخص ملکه شد، این جزء ﴿شَيَاطِينِ الْإِنْسِ﴾ است. در جریان ﴿قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾^۶ که پیغمبر آنها گفت طالوت را خدا رهبر شما قرار داد، اینها گفتند: ﴿نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ﴾^۷، هر جا سخن از «ما» «ما» است، سخن از «مَنْ» است، سخن از ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾ که شیطان است. اگر این حال بود، ممکن است - إن شاء الله - با توبه برگردد؛ اما اگر ملکه شد سالیان متمادی مستکبرانه گفتند: ﴿نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ﴾، این ﴿شَيَاطِينِ الْإِنْسِ﴾ است. راه شیطنت را دارد طی می‌کند. آنها که جنگو هستند نه به عنوان رهبران استکباری، ظالم هستند،

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، نامه ۲۸؛ «قِيلَ الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ وَذُو الْجَنَاحَيْنِ».

۲. سوره فاطر، آیه ۱.

۳. الأُمَالِي (للصديق)، ص ۴۶۳.

۴. سوره انعام، آیه ۱۱۲.

۵. سوره اعراف، آیه ۱۲.

۶. سوره بقره، آیه ۲۵۱.

۷. سوره بقره، آیه ۲۴۷.

راهنز هستند، دزدان دریایی هستند، اینها درنده‌اند. کسانی هم که گرفتار اجوفین هستند و فقط به فکر خوردن و غرائز هستند اینها در حکم بهیمه هستند. هر وصفی بر هر فرد یا ملتی که غالب باشد، این فرد یا آن ملت به صورت یکی از آن چهار گروه درمی‌آیند؛ لذا فرمود ما در قیامت اینها را به این صورت درمی‌آوریم.

در جریان حضرت یونس (سلام الله علیه) شش امر است که این بخش از آیات قرآن کریم آن امور شش‌گانه را مطرح می‌کند. یکی اینکه ایشان آن صبر برجسته را نداشت. مستحضرید دو نمونه را خدا در قرآن ذکر کرد: یکی انبیا و یکی مرسلین. درباره انبیا فرمود: ﴿لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾^۱، درباره مرسلین فرمود: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾^۲، اگر انبیا درجاتی دارند، مرسلین درجاتی دارند، اولیا هم درجاتی دارند. ممکن است همه اینها که به مقامات «قرب نوافل»^۳ رسیده‌اند، درجاتشان فرق بکند، آن که به مقام ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾^۴ رسید، بهتر عمل می‌کند. آن که به آن مقام نرسید، به آن اندازه عمل نمی‌کند؛ لذا «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ»^۵ با «قرب نوافل» هم سازگار است. اما این امور شش‌گانه حضرت یونس (سلام الله علیه)، فرمود او باید این مسئولیت را حفظ می‌کرد، در مأموریت خود می‌ماند و اینها را هدایت می‌کرد؛ ولی حوصله‌اش به سر آمده و بیرون آمد. این کار او گرچه برای دیگران قابل عفو است؛ اما برای کسی که به مقام نبوت رسیده است، مسئول الهی است، پسندیده نیست. این کار را ایشان کردند، این کار کیفرش آن است که در شکم ماهی برای همیشه بماند، این یک؛ دو: در سوره «صافات» فرمود درست است که این کار آن کیفر تلخ را به همراه دارد؛ اما این مسیح بودن، سبوح و قدوس گفتن، «سبحانک» گفتن

۱. سوره اسراء، آیه ۵۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۵۲؛ «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ أَمَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ لِحَارِثِي وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالْإِثْمِ حَتَّىٰ أَحِبُّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرُهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَلِسَانُهُ الَّذِي يَنْطَلِقُ بِهِ وَيَدُهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيتُهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَثَرَدَدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَآكْرَهُ مَسَاءَتَهُ».

۴. سوره نجم، آیه ۸.

۵. كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۲۵۴.

برای او ملکه شد، او جزء مسبّحین است، این «مَسْبَح» اسم فاعل باب تفعیل نیست، این صفت مشبّهه است به وزن اسم فاعل. ملکه بود برای او، اگر جزء مسبّحین نبود می ماند تا روز قیامت. در سوره مبارکه «صافات» به این صورت آمده است که اگر او جزء مسبّحین نبود: ﴿وَإِنْ يُوَسَّسْ لِمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۱ یعنی «أذكر» این صحنه را. ﴿إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ * فَسَاهَمَ﴾^۲ یعنی قرعه کشیدند و قرعه به نام او افتاد: ﴿فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ﴾^۳ که باید به دریا بیفتد. ﴿فَالْتَقَمَهُ الْخَوْتُ وَهُوَ مُلِيمٌ * فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۴ حالا چگونه ذات اقدس الهی حیوانی را تا روز قیامت نگه می دارد، نباید تعجب کرد که اگر ولیّی از اولیای الهی عمر دراز داشته باشد، مشکلی دارد! این حیات به دست ذات اقدس الهی است، پس ممکن است یک موجود زنده ای «الی یوم القیامة» بماند. تا روزی که کلّ این نظام سپهری می خواهد عوض شود. این دریا باید باشد، آب باشد، این ماهی باشد، تا یونس در دل ماهی «الی یوم القیامة» باشد. این ممکن است.

غرض این است که عمر طولانی داشتن، در برابر افاضه ذات اقدس الهی هیچ محذوری ندارد. این امر دوم. پس این باید تا روز قیامت می ماند اگر این کار نبود؛ ولی چون جزء مسبّحین بود، از شکم ماهی باید نجات پیدا کند. اما امر سوم و چهارم؛ امر سوم آن است که به هر حال این مأموریت را ترک کرد. دریاست، او از شکم ماهی درآمد و باید در بیابان سوزان بیفتد: ﴿لَتُبَدَّ بِالْعَرَاءِ﴾، ﴿وَهُوَ سَقِيمٌ﴾^۵ «عرء»؛ یعنی بیابان لخت، عاری، نه سقفی دارد، نه جداری دارد، نه شجری دارد، نه سایه ای دارد. این باید در چنین جایی می افتاد. ولی همان جا نه تنها

۱. سوره صافات، آیه ۱۳۹.

۲. سوره صافات، آیه ۱۴۰.

۳. سوره صافات، آیه ۱۴۱.

۴. سوره صافات، آیات ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴.

۵. سوره صافات، آیه ۱۴۵.

تسبیح داشت، توبه داشت، «سُبُوحٌ قُدُوسٌ» گفت: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ﴾، دریاب ﴿إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۱، این ناله‌های مکرر یونس در ظلمات، این باعث شد که ﴿لَنْبَذَ بِالْعَرَاءِ﴾، ﴿وَهُوَ سَقِيمٌ﴾ نبود؛ بلکه ﴿لَنْبَذَ بِالْعَرَاءِ﴾، ﴿وَأَنْبَثْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ﴾ بود. آنجا را تأمین کردیم، در کمال سلامت به ساحل افتاد. غذای او را تأمین، لباس او تأمین، آسایش او تأمین، فضای او تأمین بود. این امر چهارم است.

پس اگر او همان روش را می‌داشت و توبه نمی‌کرد: ﴿لَنْبَذَ بِالْعَرَاءِ﴾، ﴿وَهُوَ سَقِيمٌ﴾؛ اما چون اهل تسبیح بود: ﴿تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾، که به تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) - همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید - اگر کلمه نعمت در قرآن کریم با قرینه‌ای همراه باشد، معلوم می‌شود که مثلاً نعمت باران است، نعمت مال است، نعمت فرزند است، نعمت موفقیت در جنگ است، موفقیت در علم است، یک نعمت خاصی است؛ اما وقتی «عند الاطلاق» گفتند نعمت، ایشان می‌فرماید نعمت ولایت منظور است؛ مثل «نَحْنُ النَّعِيمُ»^۲ که در ذیل آیه ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۳ فرمود: «نَحْنُ النَّعِيمُ» که وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) ذیل این آیه این روایت از آن حضرت است. ﴿أَثَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾^۴ هم نعمت ولایت است.

بنابراین این نعمت که قُرب کامل وجود مبارک یونس است، باعث شد که ﴿لَنْبَذَ بِالْعَرَاءِ﴾؛ اما ﴿وَأَنْبَثْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ﴾، نه سقیم بود، نه عراء بود. نه بیمار بود، نه مریض بود، نه سرزمین عاری بود؛ بلکه ﴿شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ﴾ بود، مسکن تأمین شد، لباس تأمین شد، غذا تأمین شد، همه چیز تأمین شد. این چهار امر.

۱. سوره انبیاء، آیه ۸۷.

۲. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۴۷۶.

۳. سوره تکوین، آیه ۸.

۴. سوره مائده، آیه ۳.

می‌ماند دو امر دیگر؛ این «إِذْ، إِذْ، إِذْ»ها باید مشخص بشود که به چه چیزی برمی‌گردد؟ فرمود کاری یونس کرد که شما نباید بکنید. یک کار دیگری کرد که اگر بکنید، موفق می‌شوید. آن کاری که کرد، شما نباید بکنید: ﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾^۱، که مسئولیت خود را رها کرد و از میان مردم بیرون آمد؛ اما آن کاری که باید بکنید این بود که در مجبوحه خطر مرتب «سبوح قدوس» داشت: ﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾، این جای اتساست! یعنی او را اسوه قرار بدهیم، تأسی بکنیم. همه انبیا اسوه ما هستند. به ما فرمود او در آن دل ماهی این ناله‌ها را داشت که ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾. بعد دو مطلب را ذات اقدس الهی می‌فرماید؛ فرمود ما مشکل او را حل کردیم، یک؛ هر کس یونسی فکر بکند، مشکلش را حل می‌کنیم، دو؛ ﴿وَنَجِّنَاهُ مِنَ الْغَمِّ﴾،^۲ این تمام شد. ﴿وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾، یعنی این راه مخصوص یونس نیست. هر کسی بگوید خدا، ما جواب می‌دهیم. حالا یا آن خطر هست یا خطرهای دیگر هست: ﴿وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾. این امر ششم است.

بنابراین این راه حل هست هیچ یک ملت نمی‌ماند. فلان کس تحریم کرده، فلان کس گرفته! ما آن که اصل است آن را فراموش کردیم، همه این امور به دست اوست. همه این امور به دست اوست! ما موظفیم کارهایمان را انجام بدهیم اعتراض هم بکنیم، محاکمه هم بکنیم، همه این کارها را باید بکنیم؛ اما اینها ابزار کار است؛ اما آن کلید اساسی فرمود: ﴿وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾، این مطلب ششم است. به ما نفرمود شما دست از هر کاری بردارید، فقط دعا کنید! فرمود این کار را بکنید، حتماً این کار را انجام بدهید، این بیان نورانی حضرت امیر است، فرمود یک ملت سنگ‌بخور نباشید. این بیانات حضرت است در نهج‌البلاغه. بارها به عرض شما رسید حوزه وقتی انقلابی

۱. سوره قلم، آیه ۴۸.

۲. سوره انبیاء، آیه ۸۸.

می‌شود که شرح نهج البلاغه آن مثل رسائل و مکاسب درسی بشود، وگرنه سالی یک‌بار نهج البلاغه، آن دیگر نمی‌شود.

فرمود: «لَا يَمْنَعُ الضَّيِّمَ الدَّلِيلُ»^۱؛ ستم را جز ملّت پست کسی تحمل نمی‌کند. فرمود: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ»^۲ سنگ را از هر جا آمد برگردانید. همین علی است! بنابراین وقتی حوزه انقلابی می‌شود که نهج البلاغه مثل رسائل، مکاسب درسی یعنی درسی! این جملات گفته شود، بحث شود، شواهد روایی گفته بشود، ملّت می‌شود زنده. این را کسی گفته که پشتیبان ملّت است، کسی که تمام کار به دست اوست، گفته است. یک وقت است کسی پیشنهاد می‌دهد طرح می‌دهد؛ اما کسی که «يَدِيهِ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۳ کلید آسمان‌ها به دست خداست، او این حرف‌ها را می‌زند به وسیله انبیا. اگر کسی تمام امور به دست اوست، به وسیله گاهی بی‌وسیله مثل قرآن، گاهی با وسیله مثل روایات، به ما بگوید سنگ را هر جا آمد، برگردانید: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» تأمین می‌کند. این امر ششم.

پرسش: با توجه به اینکه «الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»^۴ می‌توانیم بگوییم بعضی از علما وارث یونس هستند؟

پاسخ: همه‌شان؛ البته بعضی‌ها این مقامات خاصه است، در این اصطلاحات عرفا دارند که این راه موسی^۱ را می‌رود. همین‌هایی که اربعین می‌گیرند می‌گویند اربعین کلیمی، چون وجود مبارک موسای کلیم اوّل ذی‌قعه تا ده ذی‌حجه مهمان خدا بود در کوه طور بدون اینکه بخوابد یا بخورد و آرام بشود، چهل شبانه‌روز فقط ذکر می‌گفت، ناله می‌کرد، مذاکره می‌کرد، مناجات می‌کرد: ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً﴾، یک؛ ﴿وَأَثْمَنَّاَهَا بِعَشْرِ﴾، دو؛ ﴿فَتَمَّ

۱. نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، خطبه ۲۹.

۲. نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، حکمت ۳۱۴.

۳. البلد الأمين و الدرع الحصین، ص ۴۱۹.

۴. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۳۲.

مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً^۱، سه؛ این اربعین کلیمی، اگر کسی این راه را برود، می شود وارث موسای کلیم؛ منتها اولی در همان چله گیری اول ذی قعده تا ده ذی حجه است که در همان دهه اول ذی حجه این دعا بین نماز مغرب و عشا که دو رکعت نماز می خوانند، آنجا مستحب است. بعد از حمد و سوره این ﴿وَوَاعِدْنَا﴾ مستحب است. همیشه چله گیری درست است، راه آنها راه الهی است، فرق نمی کند.

پرسش: آن قسمت اول سوره یونس که ...

پاسخ: آن را فرمود ﴿لَا تُكُنْ﴾. آنجا جای ائتسا نیست. آنجا را نهی کرد که ﴿لَا تُكُنْ﴾؛ اما اینجا را به ما گفت: ﴿وَكَذَلِكَ تُنْجِي﴾. این ﴿وَكَذَلِكَ تُنْجِي﴾؛ یعنی این راه همه است. آنجا را که نباید انجام بدهید، نهی کرد، فرمود مثل او نباش! اما حالا که او در خطر افتاد، همان راه تسبیح قبلی را ادامه داد، یک؛ از نعمت ویژه ولایی برخوردار شد، دو؛ این ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾، برای او ملکه شده بود، سه؛ خدا او را نجات داد، چهار؛ بعد فرمود این مخصوص او نیست، شما هم باشید همین طور است: ﴿وَكَذَلِكَ تُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ منتها حالا آن حضرت چند بار گفت، خدا می داند. ما چند بار بگوییم! آنها که اهل راه هستند، گاهی ذکر نشان می دهند، بیست بار، سی بار کمتر، بیشتر، تا حالتی به آدم دست بدهد، این رقم خاصی ندارد، این مربوط به خود شخص است.

بنابراین این ﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ﴾ یک مطلب است؛ یعنی پست خود را ترک نکن! در تأیید این فرمود: ﴿وَلَا تُكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾، این تمام شد. این ﴿إِذْ﴾ نفرمود: ﴿وَلَا تُكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى﴾؛ یعنی آن وقتی که گفت: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ﴾؛ مثل او نباش! این کاملاً این ﴿إِذْ﴾ از قبل منقطع است به تمام معنا. ﴿وَلَا تُكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾ این تمام شد. این ﴿إِذْ﴾؛ یعنی «أُذْكَر» این یک مطلب جدایی است که کاملاً یعنی صد درصد از جمله قبل

مرتفع است؛ مثل او نباش! چه وقت؟ آن وقتی که قوم خود را ترک کرد. تمام شد. ﴿إِذْ﴾؛ یعنی به یاد این باش که ناله می‌کند: ﴿إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ﴾، نه اینکه «لا تکن از نادی»؛ مثل این حالت نباش. این حالت که حالت عبودیت است و حالت ولایت است.

یک وقت است کسی کاظم است، خشم خود را تحت سلطه خود قرار می‌دهد، او سرجایش می‌ماند. «فَصَبَّرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجًّا»^۱، این یعنی کاظم هستم. فرمود کم به من ظلم نکردند! استخوان در گلوی من بود، خاشاک در چشمم بود، همه را صبر کردم: «فَصَبَّرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجًّا»، این می‌شود کاظم. یک وقت است انسان حوصله‌اش سر می‌آید صحنه را ترک می‌کند، می‌شود مکظوم؛ یعنی این غیظ بر او مسلط است، او کاظم در این حال نیست، مکظوم است، انبوهی از غضب بر او مسلط است. در این حال به هر حال خشم بر اینها مسلط است؛ ولی در همین حال ناله می‌کند، نه اینکه قومش را نفرین بکند. فرمود در آن حال که به هر حال خشم، غضب، درد، رنج بر شما مسلط شد، بگویید خدا: ﴿إِذْ نَادَى﴾؛ یعنی «أُذْکَر» این صحنه را که معلوم بشود که این جمله ﴿وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾، صد درصد مربوط به قبل است، این ﴿إِذْ نَادَى﴾، صد درصد یعنی «أُذْکَر»؛ به یاد او نباش، به یاد این باش! «أُذْکَر» آن وقتی که مکظومانه گفت: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾، لذا ﴿لَوْ لَا أَنْ تَدَارِكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ﴾؛ ولی چون از ولایت الهی بهره‌مند شد از شکم ماهی بیرون آمد و از دریا بیرون آمد: ﴿وَ أَتَيْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ﴾، جای خوب، هوای خوب، مکان خوب، پوشش خوب، غذای خوب برای او تأمین شد.

۱. نهج البلاغة (للصبيح صالح)، خطبه ۳.

﴿فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾، در آن قسمت‌ها دارد: ﴿وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾. بعد فرمود: ﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ﴾، این از باب «رَدُّ الْعَجْزِ عَلَى الصَّدْرِ»^۱ است مستحضرید که یکی از قوانین و آداب مُحَسَّنِ بودن این است که ذیل کلام به صدرش برگردد. صدر سوره «قلم» این بود: ﴿مَا أَتَتْ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾،^۲ ذیل و بخش پایانی آن هم این است که آنها می‌گویند تو مجنون هستی، در حالی که ﴿وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾. این هم شرف جهانیان است، ما حرفی برای عرب یا عجم نیاوردیم، برای جهان حرف آوردیم. ﴿ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ است. بهره‌برداری از این شرف برای تو و سایر مؤمنین است، حالا آنها بهره نبردند بماند. ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ﴾^۳ که در بخش‌هایی از آیات آمده است. فرمود شما و پیروان شما! مثل اینکه قرآن ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾^۴ است، ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ﴾؛ اما آن که بهره می‌برد ﴿هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾^۵ است، وگرنه قرآن ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ است. این هم تذکره جهانی است، هدایت جهانی است، نام و یاد جهانی است به یک معنا. هم نام‌آفرین و نام‌آورکننده جهانیان است، اگر قرآنی بیندیشند؛ لکن اکثری مردم چون چنین نیستند، ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ﴾؛ مایه شرف تو و پیروان توست. آنها در جهان شریف و کریم هستند.

جریان چشم بد و چشم شور، غالب مفسرین این جمله ﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ﴾ را به همین چشم شور و چشم بد معنا کردند؛ یعنی با چشم ممکن است به شما آسب برسانند. بعضی‌ها گفتند^۶ که این دو تا اشکال دارد:

۱. لغت‌نامه دهخدا، رد العجز علی الصدر: [رَدُّ دَلْعَ جُ زَع لَصُ ص] بازبردن انجام به آغاز. در صنعت عروض و بدیع عبارت است از صفت تصدیق که یکی از صنایع علم بدیع و محاسن شعری است. به اصطلاح عروضی، صنعتی از شعر را گویند که در آن کلمه اول شعر را در آخر آن مکرر کنند یا شعر را به کلمه‌ای ابتدا کنند که شعر ماقبل آن بدان منتهی شده است.

۲. سوره قلم، آیه ۲.

۳. سوره زخرف، آیه ۴۴.

۴. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۵. سوره بقره، آیه ۲.

۶. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۱۲.

یکی اینکه اولاً این چشم بد و اینها افسانه است و چیز درستی نیست و ثانیاً آنها که درباره چشم می‌گویند آن چشمی که موجب باشد؛ یعنی کسی که بگوید این خیلی خوب است، خوشش بیاید، جمالی، جلالی، شکوهی ببیند با این نگاه، آن چشم اثر دارد؛ اما آنهایی که با نگاه جنون و سحر و شعبده و عداوت و غضب نگاه می‌کردند، این چشم که چشم شور نیست. این دو تا اشکال را ایشان دارند؛ لکن غالب مفسرین می‌گویند این کار شدنی است، یک؛ روایاتی از فریقین نقل شده است هم از طرف شیعه‌ها هم از طرف سنی‌ها که چشم به هر حال رجل را به قبر وارد می‌کند؛ چه اینکه حیوان را به قدر می‌رساند.^۱ این روایات هست و گفتند آنها که چشم شور داشتند، حالا این به افسانه نزدیک‌تر است یا واقعاً درست است سه روز غذا نمی‌خوردند تا آماده بشوند برای چشم‌زدن. اصل مسئله که روح ممکن است تقویت پیدا کند و از راه دست یا از راه چشم کاری انجام بدهد، این ممکن هست، دلیلی بر نفی این نیست. روایت هم هست که شیعه‌ها نقل کردند و سنی‌ها هم نقل کردند.

مرحوم بوعلی هم در بحث اسرار آیات / اشارات و تنبیهات که / اشارات و تنبیهات از مهم‌ترین کتاب‌های فلسفی مرحوم بوعلی است و یک کتاب قدر و غنی است؛ یعنی متن برای ابن سیناست و شرح برای فخر رازی است که به تعبیر بزرگان این جرح کرده نه شرح، تا توانست متن را مورد نقد قرار داد. این دو نظر، نظر سوم نظر مرحوم خواجه طوسی (رضوان الله تعالی علیه) است که آمده حرف‌های بوعلی را خوب تفسیر کرده و تبیین کرده اولاً، همه نقدهای فخر رازی را رد کرده، ثانیاً. این سه محور فلسفی است. بخش چهارم مربوط به مرحوم قطب الدین رازی است. قطب الدین رازی یکی از فضلاهی ورامین بود، درس خواند، درس خواند، درس خواند، شد حکیم، بعد شده داور بین الشارحین. این کار کوچکی هم نیست. اولاً به خودش اجازه بدهد که بین خواجه طوسی و فخر رازی و

۱. بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۷؛ «وَمِنْهُ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ الْعَيْنَ لَيَدْخُلُ الرَّجُلَ الْقَبْرَ وَالْجَمَلَ الْقَدْرَ».

احیاناً در حریم نظر بوعلی وارد بشود و داوری کند. این محاکماتی که ایشان نوشتند در پای همین اشارات چاپ شد، این رکن چهارم فلسفی است؛ یعنی متن برای مرحوم بوعلی است، شرح اوّل برای رازی، شرح دوم برای مرحوم خواجه که تمام اشکالات و نقدهای رازی را برطرف کرده و فرمایش شیخ را منقّح کرده، چهارم این قطب رازی، همین طلبه ورامینی این به جایی رسید که به خود اجازه داد که بین خواجه طوسی و فخر رازی داوری کند و محاکمات بنویسد و از کتابهای متقن فلسفی بشود. این محاکمات، محکّمات، برای قطب رازی است که اهل همین ورامین است و شما شرح حال مرحوم شهید اوّل را ببینید! درست است که شهید ثانی قدر است؛ اما «و ما ادراک ما شهید اوّل»! این در زندان یک دوره فقه منقّح بنویسد و کتابهای غنی و قوی بنویسد و شاگردانی تربیت کند این کار شهید اوّل است. شهید اوّل از شهدای کم نظیر ماست، از فقهای کم نظیر ماست. همین شهید اوّل مقدمات دروس، مقدمات ذکری ایشان را مطالعه کنید. در شام فلسفه را نزد همین طلبه ورامینی خوانده است. افتخار شهید اوّل این است که فلسفه را نزد همین قطب رازی ورامینی خوانده است. گاهی محاکمه می‌کند. این کتاب از کتابهای متقن فلسفی است که در حوزه‌های رایج بود، الآن هم البته هست.

در بخش‌های پایانی یعنی فصل بیست و نهم نمط دهم، چون ده نمط هست. نمط دهم در اسرار آیات الهی است. «النمط العاشر فی اسرار الآیات». نمط نهم مقامات عارفین است، همین امام رازی که به تعبیر خواجه اشارات را جرح کرده و نه شرح، قدم به قدم اشکال کرد، وقتی به نمط نهم که مقامات عارفین است، اسرار عرفان را و سلوکات عرفانی را عالمانه تبیین می‌کند، می‌گوید نه قبل از او، نه بعد از او تا این تاریخ، کسی عرفان را این‌طور مدلل عقلی نکرده است. همین فخر رازی آنجا اعتراف می‌کند. این مقام نمط نهم است. اما نمط دهم در اسرار آیات است که چگونه ممکن است انسان با یک قُوّت کم، چند روز ممکن است و اربعین بگیرد؟ اینها را مرحوم بوعلی

برهانی می‌کنند که ممکن است انسان با غذای کم زندگی طولانی داشته باشد و تمکّن از افعال شاقّه داشته باشد و از غیب «باذن الله» با خبر باشد و غرایبی از او صادر بشود، اینها را در نط دهم ذکر می‌کند. در فصل بیست و نهم همین دوازدهم این مطلب را دارد، می‌فرماید: «اشارة الاصابة بالعين تكاد أن تكون من هذا القبيل»،^۱ چشم شور از همین قبیل است که نفس که قوی شد، ممکن است این آثار را داشته باشد. حالا در هر ناحیه‌ای تقویت می‌شود. «المبدأ فيه حالة نفسانية معجبة تؤثر نهكاً في المتعجب منه بخاصيتها»؛ این روح خاص با نگاه در منظور اثری می‌گذارد که او را از پا درمی‌آورد یا مریض می‌کند یا جمال و کمالش را می‌گیرد. بعد می‌فرماید: «و انما يستبعد هذا من يفرض أن يكون المؤثر في الاجسام ملاقياً»؛ آنها که نظام علیّ را خوب بررسی نکردند، می‌گویند حتماً علّت و مؤثر و سبب اثرگذار باید بچسبد به معلول و به جسم، اینها چون علّیت و تأثیرگذاری را خوب بررسی نکردند، مسئله چشم شور را منکر هستند. می‌گویند چگونه ممکن است انسان کسی را نگاه بکند و او را از پا در بیاورد؟! در نظام علیّ لازم نیست که به او بچسبد، این روح قوی وقتی روح قوی شد، آثارش در دیگری نفوذ می‌کند. لازم نیست انسان از اینجا به جای دیگر برود، اگر توانست برود که می‌رود، اگر هم نتوانست، از همین جا متوسل بشود آن ذات مقدس می‌تواند مشکل را حلّ کند، این طور نیست که حتماً انسان باید برود دست را به پنجره فولاد بزند تا نتیجه بگیرد. همین جا که نشسته است می‌تواند از امام هشتم کمک بگیرد، این طور نیست. البته آن ثواب بیشتری دارد.

فرمایش بوعلی این است که روح اگر قوی باشد، از راه دور هم اثر می‌گذارد، بدون واسطه اثر می‌گذارد. «و انما يستبعد هذا من يفرض أن يكون المؤثر في الاجسام ملاقياً أو مرسل جزء أو منفذ كيفية في واسطة» این طور نیست.

۱. شرح الاشارات و التنبیها (الفخر الرازی)، ج ۲، ص ۱۴۲.

«و من تامل ما أصلناه استقط هذا الشرط»؛ کسی قدرت روح را که ما تاکنون تثبیت کردیم، اگر بررسی کند، این شرط را ساقط می‌کند، نه ممکن است روح از راه خیلی دور هم اثر بگذارد. درست است که انسان نزدیک برود فیض بیشتر می‌برد؛ اما این‌طور نیست که توسل از راه دور بی‌اثر باشد. این‌طور نیست. «استقط هذا الشرط عن درجة الاعتبار». مرحوم خواجه که این را شرح می‌کند می‌فرماید این درست است؛ اما به هر حال اصابه عین از همین قبیل است، لکن این برهان قطعی ما نداریم اینها «من الامور الظنّیّة» است و امور ظنّی به هر حال شواهد می‌خواهد. روایات هم چون از طریق شیعه است هم از طریق سنی که چشم شور اثر دارد را می‌شود پذیرفت و غالب مفسّران یعنی ادعای اجماع شده که این آیه «وَإِنْ يَكَادُ» را بر آن تاویل کردند.

«و الحمد لله رب العالمین»